

پژوهشی در روایت  
«کتاب خدا و سنتم»

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

نام کتاب	پژوهشی در روایت «کتاب خدا و سنتم»
نام کتاب اصلی	رسالة في رواية "كتاب الله و سنتي"
نویسنده	شیخ ناظم عقیلی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۲
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م
کد کتاب	۱۰۳
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.com](http://www.almahdyoon.com)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فهرست

- پیشگفتار ..... ۷
- اول: کتاب خدا و عترتم ..... ۱۱
- مناسبت اول: در حجة الوداع، روز عرفه ..... ۱۱
- مناسبت دوم: در غدیر خُم ..... ۱۲
- دوم: کتاب خدا و سُنتم ..... ۱۵
- آنچه ارائه شد ..... ۳۸



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و سپاس و ستایش تنها از آن پروردگار جهانیان است

و بار الهی! سلام و صلوات تامّ خود را بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون، ارزانی فرما!

### پیشگفتار

پُر واضح است که فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ بهترین آفریده خداوند است که شریعتی کامل تا روز قیامت آورده؛ شریعتی که اگر آن گونه پیاده شود که اراده خداوند متعال در آن است. برای ابلیس و سربازانش جای هیچ رخنه‌ای باقی نگذاشته است.

و آشکار است که حضرت محمد ﷺ فرستاده خدا فرموده: «همه شما مسئول هستید و همه پاسخ‌گو به زبردستانشان؛ پس امام، مسئول است و پاسخ‌گو به مردمش، مرد در خانواده‌اش مسئول است و به اهل و عیالش پاسخ‌گو. زن در خانه همسرش مسئول است و پاسخ‌گو به خانواده‌اش. خدمت‌کار در برابر مال آقايش مسئول است و به زبردستانش پاسخ‌گو...»<sup>۱</sup>

و [بر کسی] پوشیده نیست که سرپرست و مسئول شایسته حکیم مهربان این امت، فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ است؛ و همان طور که هر سرپرستی بر حمایت از مردمش در زمان حیات و حضورش در بین آن‌ها حریص است، وقتی از میان آن‌ها پنهان می‌شود، این حرص او دو چندان خواهد شد؛ به این معنا که باید راهکاری برای آنان قرار دهد تا سلامت و هدایت آنان و پراکنده‌نشدن و عدم اختلاف در بینشان را تضمین کند؛ و اگر در خصوص این مسئله کوتاهی ورزد، مردمش را تباه و در انجام مسئولیت خود کوتاهی کرده است.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۸۷ و ۸۸.

اما فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ سرور خلائق است و از ایشان بسی به دور است که کوتاهی کرده یا مردمش را تباه نماید. پس ایشان ﷺ امت خود را بدون سرپرست و قیم رها نمی‌کند تا آن‌ها را از تباهی، اختلاف و فتنه‌ها در امان بدارد و حجت را بر همگان تمام کند؛ بلکه ایشان ﷺ در مناسبت‌های متعدد به راه‌هایی و هدایت امت پس از وفات خویش تصریح فرموده است؛ از جمله این متون آنچه در حجة‌الوداع و غدیر خم است که بر آن تأکید ورزید؛ آنجا که ایشان ﷺ تصریح می‌فرماید که مائتک و خلافت ایشان در امتش فقط دو چیز است ولاغیر: «کتاب خدا» و «عترتش، اهل بیتش»، و به چنگ‌زدن بر هر دو تأکید فرمود و اینکه این دو، تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

اما با کمال تأسف بیشتر عامه (اهل سنت) بر پنهان کردن این متن و حقی که از سوی خداوند متعال به عترت مصطفی ﷺ داده شده است، اصرار می‌ورزند. حتی به این اکتفا نکردند و با انگیزه‌ها و اهداف مذهبی و تعصبی که هیچ راهی به راه راست ندارد. خواهان تغییر عبارت «عترت من» در این متن به «سنت من» شدند؛ تا آنجا که مردم از عترت و نقش ایشان و تأمل و تفکر در این حدیث شریف غافل می‌شوند؛ حدیثی که فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ در آخرین روزهای زندگی‌اش فرمود. درحالی‌که ایشان ﷺ با چشم عطوفت و مهربانی بر امتش می‌نگرد؛ امتی که بدون او می‌ماند درحالی‌که دشمنان از هرسو احاطه‌شان کرده‌اند و حتی منافقین نیز در تاروپود این امت رخنه کرده و چشم‌انتظار پیشامدهای ناگوار برای این امت بودند.

می‌بینیم که مردم شیفته سخن آنان شدند؛ آنان که گفتند رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما کتاب خدا و سنت خود را باقی گذاشتم...». درحالی‌که خواسته یا ناخواسته غافل شدند از اینکه متن صحیح حدیث که رسول خدا ﷺ در حجة‌الوداع در غدیر خم فرمود این بود: «من در میان شما کتاب خدا و عترت خود را باقی گذاشتم...»! هدف از تحریف یا پنهان کردن این سخن و پوشیده‌داشتنش این بود که حق عترت و نقش و جایگاه آن‌ها ﷺ در خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ از میان عامه مردم برچیده شود و تنها در محدوده محتوای کتاب‌ها باقی بماند، و جایگزین و بدل دیگری به‌جایش ترویج شود که اگر بی‌ارزش



شود دیگر هیچ ارزش و جایگاهی در ملاک و میزان این قوم نخواهد داشت! همان طور که شاعر می‌گوید:

چشم راضی از هر عیبی بیزار است، همان طور که چشم ناراضی زشتی‌ها را می‌بیند<sup>۱</sup>

هنگامی که ما بر لفظ «کتاب خداوند و عترتم، اهل بیتم» اصرار می‌ورزیم، به این دلیل نیست که سنت فرستاده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نمی‌پذیریم پناه بر خدا. بلکه ما دینی جز کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله نداریم؛ و حتی ما در چگونگی به‌دست‌آوردن سنت و اینکه آن را از کجا بگیریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنیم؛ همان‌طور که کسانی که لفظ «کتاب خدا و سنت من» را رواج می‌دهند، به این خاطر نیست که بر پیروی از سنت اصرار داشته باشند، بلکه به‌جهت پنهان کردن فضیلت عترت اهل بیت و مصادره حقیقت در خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و اینکه بی‌هیچ دلیل و بُرہانی خلافت برای کسانی غیر از ایشان صلی الله علیه و آله مشروعیت داده شود. پوشیده نیست که عترت مصطفی صلی الله علیه و آله خود معدن سنت و داناترین مردم به آن هستند و آن‌ها خود حافظان و راهنمایان به‌سوی آن هستند؛ همان‌طور که گفته می‌شود: «اهل خانه به آنچه در خانه است داناترند» که این مجال محل شرح و تفصیل این مسئله نیست.

آنچه من در این پژوهش قصد بیانش را دارم، فراخوانی صادقانه برای همه مسلمانان است که در سخنم با چشم انصاف و به‌دور از هرگونه تعصبی نیک بنگرند و نه بیشتر! و من چیزی جز نقل‌کننده حقایق و برهان‌ها نیستم؛ البته از کتاب‌های معتبر عامه (اهل سنت). اگر انسان از پیش حکمی صادر کرده باشد یا با چشمی نگاه کند که با پرده‌ای از تعصب و بی‌انصافی پوشیده شده باشد، خواندن و آگاهی داشتن به‌تنهایی برای شناخت حقیقت کافی نیست؛ تا خواننده مصداق این سخن شاعر نگردد:

کسی که دهان تلخ بیماری دارد آب گوارا را تلخ می‌بیند<sup>۲</sup>

۱. و عین الرضا عن کل عیب کليلة / كما أن عین السخط تبدي المساویا.

۲. و من یکن ذافم مر مریض / یجد مرأً به الماء الزلالا.

تمام سعی و تلاش ما باید تثبیت متن سخن رسول خدا ﷺ در حجة الوداع باشد و نیز در غدیر خم و دیگر مواضع، بدون هیچ تحریف یا تغییری. آیا ایشان فرمود «کتاب خدا و سنتم»؟ یا فرمود «کتاب خدا و عترتم»؟

ما باید دلیل علمی و اخلاقی را در برابر خود قرار دهیم تا از آن روشنایی بگیریم، نه اینکه پشت سر خود بیفکنیم که در نتیجه خدای ناکرده در صحرای جهل و نادانی و فتنه‌ها سرگردان شویم و میراث خود را به فراموشی بسپاریم! باید با سینه‌های گشاده به حق و حقیقت رو کنیم؛ نتیجه هرچه می‌خواهد باشد. کسی که خداوند را بیابد، هرچه غیر از او را از دست دهد برایش اهمیتی نخواهد داشت؛ همان‌طور که سبط رسول خدا امام حسین (علیه السلام) در مناجات خود می‌فرماید: «کسی که تو را از دست داد، چه یافت؟ و کسی که تو را یافت، چه از دست داد؟»

و از آنجا که عامّه (اهل سنت) در گرفتن احادیث به صحیح بودن سند تکیه می‌کنند و وضعیت راویان آن و آنچه را که پیشوایان جرح و تعدیل درباره‌شان بیان کرده‌اند دنبال می‌کنند، ما نیز آن‌ها را به همین روش ملزم می‌کنیم و تمامی روایاتی را که با لفظ «کتاب خدا و سنتم» و روایاتی را که با لفظ «کتاب خدا و عترتم» هستند، با همین روش بررسی می‌کنیم تا ببینیم روایت صحیح و قابل اعتماد کدام است؟

## اول: کتاب خدا و عترتم

فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ در چندین مناسبت به عترت و اهل بیت خود وصیت فرموده است. در اینجا فقط به اثبات دو موقعیت مهم می‌پردازیم:

### مناسبت اول:

#### در حجة الوداع، روز عرفه

• جابر بن عبدالله می‌گوید: رسول خدا ﷺ را در روز عرفه در حج سوار بر شترش «قصوا» در حالی که خطبه می‌خواند دیدم؛ شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم، من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید. کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.»

- ترمذی آن را در صحیحش، ج ۵، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، ح ۳۸۷۴ روایت کرده است.

- طبرانی آن را در معجم الاوسط، ج ۵، ص ۸۹ روایت کرده است.

- همچنین طبرانی آن را با همین لفظ در معجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۶، شماره ۲۶۸۰ روایت کرده است.

- آلبانی آن را در سلسله الصحیحة، شماره ۱۷۶۱ بیان کرده و بر صحیح بودنش گواهی داده است. همچنین آن را در کتاب صحیح و ضعیف سنن ترمذی شماره ۳۷۸۶ صحیح شمرده است.

زید بن ثابت نیز آن را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است، ولی بدون ذکر مکان و زمان؛ به این صورت:

زید بن ثابت می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «من در میان شما دو جانشین قرار

۱۲ ..... پژوهشی در روایت «کتاب خدا و سنتم»

می‌دهم؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده‌شده بین آسمان و زمین، و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

- احمد بن حنبل آن را در مُسند خود ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ روایت کرده است.  
- هیشمی آن را در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ روایت کرده و گفته است: «احمد آن را روایت کرده و سندش نیکوست.»

- جلال‌الدین سیوطی آن را در جامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۴۰۲، شماره ۲۶۳۱ روایت کرده است.

- متقی‌هندی آن را در کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲، شماره ۸۷۲ روایت کرده است.  
- ألبانی آن را در صحیح و ضعیف جامع‌الصغیر، ج ۱، شماره ۴۲۲۲ بیان کرده و بر صحیح‌بودنش گواهی داده است.

## مناسبت دوم:

### در غدیر خم

● از ابوطیفیل از زید بن ارقم نقل شده است: وقتی رسول خدا ﷺ از حجة الوداع بازگشت و در غدیر خم فرود آمد، امر فرمود تل بزرگی درست کنند و از آن بالا رفت. سپس فرمود: «گویا من خوانده شده‌ام و اجابت کرده‌ام. من میان شما دو چیز گران‌بها بر جای گذاشته‌ام که یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. پس بنگرید که پس از من چگونه با آن دو رفتار می‌کنید که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.» سپس فرمود: «همانا خداوند مولای من است و من مولای همه مؤمنانم.» پس دو دست علی را گرفت و فرمود: «هرکه را که من مولای اویم این شخص ولی و سرپرست اوست. خدایا، دوست بدار هرکه او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هرکه با او دشمنی کند.»

- نسائی آن را در فضائل الصحابه، ص ۱۵، در سنن کبری، ج ۵، ص ۴۵، شماره ۸۱۴۸

، و در خصائص امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۹۲ روایت کرده است.  
- طبرانی آن را در معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶ روایت کرده است.  
- متقی هندی آن را در کنز العمال، ج ۵، ص ۱۸۷، شماره ۹۵۳ روایت کرده است.  
- حاکم نیشابوری آن را در مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ روایت کرده و در آن، حدیث به این صورت است: «... کتاب خدا و عترتم...» بدون ذکر «اهل بیت» و نیز با برخی اختلافات جزئی و شاید جابه‌جایی‌ها. حاکم درباره این حدیث می‌گوید:  
«این حدیث، به شرط شیخین صحیح است و آن را با تفصیلش نیاوردند. (شاهدش) حدیث سلمة بن کهیل از ابوطفیل است که آن نیز به شرط شیخین صحیح است...»  
- آلبانی آن را در سلسله الصحیحة صحیح شمرده است؛ البته پس از اینکه در ذیلش «هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست» را در شماره ۱۷۵۰ صحیح شمرده است.  
- همچنین مسلم نیز آن را در صحیح خود با سندش از «یزید بن حیان از زید بن ارقم» روایت کرده است؛ با لفظی متفاوت البته با اثبات عبارت «... و اهل بیت» نه با عبارت «... و سُنْتُم». به صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ باب فضایل علی (علیه السلام) مراجعه کنید.  
• همچنین از حیب بن ابوثابت از زید بن ارقم با لفظی دیگر به صورت زیر روایت شده است:

«من در میان شما چیزی قرار می‌دهم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری بزرگ‌تر است؛ کتاب خدا که ریسمانی است کشیده‌شده از آسمان به زمین و عترتم، اهل بیت. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید که پس از من چگونه با این دو رفتار می‌کنید.»  
- ترمذی آن را در صحیح خود ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، ج ۳۸۷۶ روایت کرده است.  
- متقی هندی آن را در کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۳، شماره ۸۷۳ روایت کرده است.  
- عبد بن حمید بن نصر گسی در منتخب مُسند خود، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ با شماره ۲۴۰ با اختلافی اندک روایت کرده است.  
- و آلبانی آن را در صحیح و ضعیف سنن ترمذی، شماره ۳۷۸۸ صحیح شمرده است.

می‌بینیم که در میان برخی از مسلمانان به این حدیث شک وارد شده است. مثل وضعیت برخی از مسلمان امروز. همانند آنچه آلبانی از ابن حنبل، طبرانی و طحاوی نقل می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: «... احمد (۴ / ۳۷۱) و طبرانی (۵۰۴۰) و طحاوی آن را از طریق علی بن ربیعہ آورده‌اند. او می‌گوید: «با زید بن ارقم -درحالی که نزد مختار می‌رفت یا از نزد او بیرون می‌آمد- دیدار کردم. به او گفتم: آیا از رسول خدا ﷺ شنیدی که بفرماید من در میان شما دو چیز گران‌بها قرار می‌دهم (کتاب خدا و عترتم)؟ گفت: بله.»

سندش صحیح است و رجالش نیز رجالی صحیح هستند. و از راه‌های دیگری طبرانی (۴۹۶۹ تا ۴۹۷۱ و ۴۹۸۰ تا ۴۹۸۲ و ۵۰۴۰) آورده و برخی از آن‌ها را حاکم (۳ / ۱۰۹ و ۵۳۳ و ۱۴۸) آورده است. او و ذهبی برخی از آن‌ها را صحیح شمرده‌اند. «به سلسله الصحیحة آلبانی، ج ۴، در توضیح حدیث شماره ۱۷۶۱ مراجعه کنید.

در اینجا درصدد نتیجه‌گیری بر مضامین این حدیث نیستیم -که خود به بحثی مستقل نیازمند است- بلکه درصدد اثبات این هستیم که حدیث، با لفظ «کتاب خداوند و عترتم، یا و اهل بیت» با چندین سند صحیح و در کتاب‌های صحیح و قابل اعتماد و مشهور روایت شده است؛ مانند صحیح مسلم، صحیح ترمذی و کتاب‌های نسائی، مسند احمد بن حنبل و سایر منابع؛ و حتی این لفظ، در میان فریقین، متواتر و قطعی‌الصدر است. حتی همان طور که پیش‌تر به اختصار گفته شد، افراد سخت‌گیری مانند آلبانی نیز به صحیح بودنش گواهی داده‌اند.

## دوم: کتاب خدا و سنتم

دلیل اصلی کسانی که با این لفظ به این حدیث تمسک جسته‌اند روایتی است که «مالک» به‌شکلی مُرسل در «موطأ» روایت کرده، و آن را به «ابن‌عبدالبر» و آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک آورده رسانده است. به سندهای این حدیث روایت‌شده توسط حاکم و ابن‌عبدالبر خواهیم پرداخت؛ همچنین به سندهای دیگر نیز خواهیم پرداخت، حتی اگر به‌صورت مُرسل باشند مانند آنچه بیهقی و دیگران آورده‌اند تا دلیلی برای کسی که با این حدیث دلیل می‌آورد، و عذر و بهانه‌ای برای بهانه‌گیر باقی نماند.

ان‌شاءالله بیان خواهیم کرد که سندهای این حدیث تا چه اندازه ضعیف و سست هستند؛ تا آنجا که برای کسی که شیفته‌اش است و سعی می‌کند درست و ثابت‌شده‌بودن آن را ترویج کند، غریب و دور از ذهن می‌آید؛ درحالی‌که این شخص، چشم بر حدیثی بسته است که با چندین سند صحیح و در کتاب‌های معتبر روایت شده است!

پیش از اینکه در نقد این سندهای رو به اضمحلال سخن آغاز کنم، به دو نکته اشاره می‌کنم:

**اول:** این حدیث با لفظ «کتاب خدا و سنتم» در صحیحین روایت نشده و حتی در صحاحِ سته (شش‌گانه) نیز روایت نشده و حتی در مسند احمد بن حنبل و مسند ابو یعلی موصلی نیز روایت نشده است؛ او از این حدیث روی گردانیده و این حدیث توسط این افراد و کسان دیگر، متروک و رها شده است.

اگر معتبر و مقبول می‌بود این حدیث را همانند حدیث «کتاب خدا و عترتم یا و اهل بیتم» روایت می‌کردند.

**دوم:** برخی از علما به غریب‌بودن حدیث با لفظ «... و سنتم» تصریح کرده‌اند؛ مانند حاکم نیشابوری در مستدرک خود. پس از اینکه او این حدیث را نقل کرده است می‌گوید:

«... و ذکر کردن چنگ زدن به سنت در این گفتار، غریب است؛ درحالی که به آن نیاز است.» ابونصر سجزی<sup>۱</sup> صاحب ابانه نیز درباره آن چنین می گوید: «جداً غریب است.» براساس آنچه متقی هندی در کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸، شماره ۹۵۵ درباره اش می گوید. غریب بودن در خصوص یک متن- به این معناست: «آنچه در متن حدیث از لفظی غامض و مبهم و دور از فهم وجود دارد؛ زیرا استعمال آن، اندک است.»<sup>۲</sup>

اکنون به بررسی ضعف سندهای حدیث با لفظ «کتاب خدا و سنتم» می پردازیم:  
**اول:** آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است:

مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۹۳: ابوبکر احمد بن اسحاق فقیه ما را حدیث نمود که عباس بن فضل اسفاطی خبر داد **اسماعیل بن ابو اویس** برای ما حدیث کرد. و اسماعیل بن محمد بن فضل شعرانی مرا خبر داد، جدم مرا حدیث نمود، ابن ابی اویس برای ما حدیث کرد، پدرم به من گفت، از ثور بن زید دیلی، از عکرمه، از ابن عباس، که رسول خدا ﷺ در حجة الوداع برای مردم خطبه خواند و فرمود: «... ای مردم، من در میان شما چیزی قرار دادم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش...» و عبارت «چنگ زدن به سنت» در این گفتار غریب است؛ درحالی که به آن نیاز است.

می گویم: درباره سند این حدیث، هر چند «اسماعیل بن محمد بن فضل بن شعرانی» وجود دارد که توثیق و تحسینی برای او نیافتیم، بلکه حتی حاکم نیشابوری با فهم و درکی که از شیوخ دارد، در او شک و تردید روا داشته است. به میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، شماره ۹۳۹ مراجعه کنید.

همچنین در این سند «عکرمه، غلام ابن عباس» وجود دارد که به دروغ گویی و کم بودن عقل و دین متهم است؛ اینکه او بر مذهب خوارج خروریه است، مسلمانان را کافر می شمرد

۱. حافظ عبیدالله بن سعید بن حاتم بن احمد وائلی سجزی که در سال ۴۴۴ق از دنیا رفته است.

۲. این متن، تعریف استاد محمود طحان در کتاب «تیسیر مصطلح الحدیث»، ص ۱۷۳ است.



و خواهان قتل و کشتنشان بوده است... و دیگر چیزهایی که از او نقل شده است. علمای بزرگ، او را متروک و حقیر شمرده‌اند. به شرح حال طولانی‌اش در «سیر أعلام النبلاء» ذهبی، ج ۵، ص ۱۲ تا ۱۹، شماره ۹، مراجعه کنید، و مسائل بسیار تعجب‌آوری خواهید دید... در اینجا بخش بسیار کوچکی از آنچه را علمای بزرگ در خصوص این شخص گفته‌اند برگزیده‌ام:

علی بن مدینی می‌گوید: رأی و نظر «عکرمه» نظر «نجدة حروری» بود. جریر بن عبدالحمید از یزید بن ابی‌زیاد نقل می‌کند: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم، درحالی‌که عکرمه بر دربی چوبی بسته شده بود. گفتم چرا او این‌گونه است؟ گفت او بر پدرم دروغ می‌بندد.

مسلم زنجی از عبدالله بن عثمان بن خثیم نقل می‌کند که او با سعید بن جبیر نشست. عکرمه درحالی‌که جماعتی همراهش بودند از او عبور کرد. سعید به ما گفت: برخیزید و از او بپرسید و آنچه را که از او می‌پرسید و پاسخی را که به شما می‌دهد به‌خاطر بسپارید. برخاستیم و از او پرسیدیم و به ما پاسخ داد. سپس نزد سعید آمدیم و به او خبر دادیم. او گفت: دروغ می‌گوید.

بشر بن مفضل از عبدالله بن عثمان بن خثیم که از عکرمه من و عبدالله بن سعید درباره این سخن حق تعالی ﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ﴾ (و درختان تناور خرما) پرسیدم. او گفت: «بسوق: بلندی» آن همانند حالت زن‌ها هنگام زاییدن است. با خرسندی نزد سعید رفتم و به او خبر دادم. او گفت: دروغ می‌گوید. «بسوق» در این آیه به‌معنای «طویل بودن» است.

مسلم بن ابراهیم از صلت بن دینار نقل می‌کند: از ابن‌سیرین از عکرمه پرسیدم و گفت: اینکه او از بهشتیان باشد مرا ناراحت نمی‌کند؛ ولی او دروغ‌گوست.

همین که علی بن عبدالله بن عباس او را به‌جهت عقوبت دروغ‌بستن بر پدرش بسته بود کفایت می‌کند؛ آن‌طور که ذهبی این موضوع را از یزید بن ابوزیاد ذکر کرده است! ذهبی او را در دفتر ضعیفان و متروکین، ص ۲۷۸، شماره ۲۸۷۱ ذکر کرده و درباره‌اش

گفته است: «ثقه و ثابت شده؛ مجاهد و ابن سیرین و مالک او را دروغ‌گو شمرده‌اند؛ و گفته شده است که نظرش، نظر خوارج است.»

ولی بدون در نظر گرفتن این نکته، توقف بر ضعف «اسماعیل بن ابو اویس» که در سند حاکم - که پیش‌تر گفته شد - قرار دارد، ما را کفایت می‌کند؛ همچنین پدرش «ابو اویس عبدالله بن عبدالله». برخی از سخنان علمای جرح و توثیق از کتاب‌های ذهبی را دربارهٔ این دو برگزیده‌ایم:

### اسماعیل بن ابو اویس

میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳ شماره ۸۵۴:

نسائی می‌گوید: ضعیف است.

دارقطنی می‌گوید: او را در زمرهٔ افراد صحیح نمی‌دانم.

ابن عدی می‌گوید: احمد بن ابویحیی می‌گوید: از ابن معین شنیدم که می‌گوید:

او و پدرش حدیث را سرقت می‌کنند.

دولابی در ضعفا می‌گوید: شنیدم که نصر بن سلمه مروزی می‌گوید:

دروغ‌گوست و از مالک مسائل ابن‌وهب را بیان می‌نمود.

عقیلی می‌گوید: اسامه دقاق بصری برایم حدیث نمود: از یحیی بن معین

شنیدم که می‌گوید: اسماعیل بن ابو اویس پیشیزی هم نمی‌ارزد.

می‌گویم: ابن عدی سه حدیث از او آورده است. سپس گفت: از دایی خود

مالک - موارد غریبی را روایت می‌کند که هیچ‌کسی چنین مسائلی را پیگیری

نمی‌کند....

می‌گویم: گفته شده که او غافل و ضعیف‌العقل است... ضعیف‌شمردن او توسط نسائی روشن است و مبهم نیست و او با کسی که تلاش می‌کند او را نیکو یا تقویت کند هیچ ضدیتی ندارد. وقتی از علت ضعیف‌شمردن او پرسیده می‌شود، می‌گوید: «سلمه به من گفت: شنیدم اسماعیل بن ابی‌اویس می‌گوید: چه بسا وقتی مردم مدینه در مسئله‌ای بین

خودشان اختلاف پیدا می‌کردند، حدیثی را برای آنان جعل می‌کردم.» به «سیر اعلام النبلاء»، ذهبی، ج ۱۰، ص ۳۹۱ تا ۳۹۵، شماره ۱۰۸ مراجعه کنید.

این مرد با زبان خودش اعتراف می‌کند که در احادیث دخل و تصرف، و به دروغ جعل می‌کند... تا میان دو نفر که اختلاف دارند صلح ایجاد کند... به خیال خودش!

هرچند ذهبی درباره او اقرار می‌کند که او علم دارد، در عین حال به اینکه از نظر حفظ کردن و محکم بودن نقص دارد نیز معترف است؛ و پوشیده نیست که خصوصیت نقص در حفظ کردن و محکم بودن، در خصوص راوی محل اشکال است؛ زیرا روایت، اساساً بر حفظ کردن و محکم بودن تکیه دارد. حتی ذهبی درباره او می‌گوید که او حدیث را نیکو بیان نمی‌کند و او نمی‌داند که آیا حدیث را درست بیان می‌کند یا آن را از غیر کتابتش می‌خواند. سخن یحیی بن معین درباره او این نکته را روشن می‌کند که او «راست‌گویی ضعیف‌العقل است و نه چیز دیگر». به «سیر اعلام النبلاء»، ذهبی، ج ۱۰، ص ۳۹۱ تا ۳۹۵، شماره ۱۰۸ مراجعه کنید.

پس این مرد ضعیف است و در حافظه و محکم بودن اشکال دارد و حتی جعل می‌کند... پس چطور می‌توان به او اعتماد کرد؟! اگر گفته شود: بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند و همین در توثیق و قابل اعتماد بودن او کفایت می‌کند!

می‌گویم: ضعیف، ضعیف است؛ چه بخاری از او روایت کرده باشد یا روایت نکرده باشد! این‌طور نیست که هرکسی که بخاری یا مسلم از او روایت کرده باشند، ثقهِ (قابل اعتماد) عادل بوده باشد؛ بلکه چه بسا آن‌ها از افراد ضعیف، فاسق، فریب‌کار و منحرف مانند خوارج- روایت کرده باشند. برخی از علما - مانند آلبانی یا دیگران- بسیاری از روایات کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم را ضعیف شمرده‌اند و این نکته‌ای ثابت شده است؛ هرچند برخی از علما این موضوع را از عموم مردم پنهان می‌کنند و آن را پوشیده می‌دارند.

سخنان امامان جرح و تعدیل درباره او به‌واقع بسیار ناگوار و تند است و تنها گفتار یحیی بن معین درباره او کفایت می‌کند: «پشیزی هم نمی‌ارزد!» و حداقل چیزی که از این سخن برداشت می‌شود این است که او در نقل حدیث هیچ ارزش و اعتباری ندارد و نمی‌توان به او

استدلال کرد؛ و از سایر ضعیف‌شمردن‌های علما صرف‌نظر می‌کنیم!  
 ان‌شاءالله بحث مختصری به اثبات ضعف برخی از روایات کتاب‌های صحیح مسلم و بخاری اختصاص خواهیم داد و بیان اینکه برخی از راویان آن واقعاً ضعیف هستند؛ کسانی که بخاری و مسلم در کتاب‌های صحیح خود به آن‌ها اعتماد کرده‌اند. من چیزی را از خودم نمی‌بافم، بلکه این موضوع را به‌جهت رعایت جانب انصاف و اقامهٔ دلیل و بیان حق برای جویندگانش - براساس سخنان علمای بزرگ عامّه (اهل سنت) ثابت خواهیم کرد؛ ان‌شاءالله تعالی.

با این وجود خواننده را از این یک روایت بی‌نصیب نمی‌گذاریم: در صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۱، باب برخی از فضایل ابوسفیان آمده است:

عباس بن عبدالعظیم عنبری و احمد بن جعفر معقری (به من حدیث نمودند) گفتند: نضر (که همان ابن‌محمد یمامی است) به ما حدیث نمود: عکرمه برای ما حدیث نمود: ابوزمیل برایم روایت کرد: ابن‌عباس برای من حدیث نمود و گفت: «مسلمانان به ابوسفیان نگاه نمی‌کردند و با او هم‌نشین نمی‌شدند. به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! سه چیز را به شما می‌بخشم. فرمود: «بله.» عرض کرد: من نیکوترین عرب و زیباترین آنان ام‌حبیبه دختر ابوسفیان را دارم که به ازدواج تو درمی‌آورم. فرمود: «بله.» عرض کرد: و معاویه را نویسندهٔ شما قرار می‌دهم. فرمود: «بله.» عرض کرد: به من فرمان بده تا همان‌طور که با مسلمانان جنگیدم با کافران نیز بجنگم. فرمود: «بله.» ابوزمیل می‌گوید: اگر او این را از پیامبر ﷺ درخواست نمی‌کرد، آن را نمی‌بخشید؛ زیرا چیزی از ایشان پرسیده نشد، مگر اینکه با بله پاسخ فرمودند.»

می‌گویم: مسلم در صحیحش بابی را برای فضایل ابوسفیان اختصاص داده و حدیثی جز همین یک حدیث را - که ارائه شد - ذکر نکرده است! اما شادمانی‌اش تداومی نداشت. عامه پیش از شیعه تصریح نموده‌اند که این حدیث «منکر: ناشناخته» است، صحیح نیست، جعلی است و با اجماع قاطبهٔ مسلمانان مخالفت دارد!

تنها همین یک حدیث بیان می‌کند که رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه با ام‌حبیبه دختر

ابوسفیان ازدواج کرده است! و این با آنچه مسلمانان بر آن اجماع دارند مبنی بر اینکه ایشان بسیار پیش تر از آن او را تزویج نموده است مخالفت دارد. علمای عامه (اهل سنت) کسانی هستند که این حدیث از صحیح مسلم را ضعیف شمرده و منکر دانسته‌اند. برخی از سخنان آن‌ها را از کتاب «تهذیب سنن ابی داوود» ابن قیم جوزیه انتخاب کردم:<sup>۱</sup>

تهذیب سنن ابی داوود، ص ۱۰۱ و ۱۰۲:

«... عده‌ای از حافظان، این حدیث را رد کرده‌اند و دشمنش از جمله غلط‌های موجود در کتاب مسلم است. ابن حزم می‌گوید: این حدیثی است که تردیدی در جعلی‌بودنش وجود ندارد. آفتش عکرمة بن عمار است. در این موضوع اختلافی وجود ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او مدتی پیش از فتح درحالی که پدرش کافر بود ازدواج کرده است. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب کشف می‌گوید: این حدیث بی‌هیچ شک و تردیدی وهم و پندار برخی از راویان است و این حدیث را به راوی اش عکرمة بن عمار متهم نموده‌اند. یحیی بن سعید انصاری احادیث او را ضعیف شمرده و گفته است: صحیح نیستند. احمد بن حنبل نیز گفته است: این از احادیث ضعیف است؛ به‌علاوه بخاری نیز آن را نیاورده است. مسلم فقط به‌خاطر سخن یحیی بن معین که ثقه است، از او نقل کرده. او می‌گوید: به این دلیل گفتیم این وهم و پندار است که تاریخ‌شناسان اجماع دارند بر اینکه ام‌حبیبه تحت کفالت عبیدالله بن جحش بوده و برای او فرزندی به دنیا آورده است و درحالی که هر دو مسلمان بودند همراه او به حبشه هجرت کردند. سپس عبیدالله نصرانی شد ولی ام‌حبیبه بر دینش باقی ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌سوی نجاشی فرستاده‌ای روانه کرد و او را خواستگاری نمود و او را به نکاح خود درآورد و از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار هزار درهم مهریه دریافت کرد. این واقعه در سال هفتم هجرت روی داد. ابوسفیان در زمان صلح

---

۱. به نسخه چاپی برای آدرس‌دهی این کتاب دسترسی پیدا نکردم و مجبور شدم به نسخه الکترونیکی آن که در سایت‌های مشهور سنی وجود دارد تکیه کنم.

آمد و بر ایشان وارد شد. او زیرانداز رسول خدا ﷺ را جمع کرد تا ابوسفیان رویش ننشیند. در اینکه ابوسفیان و معاویه در فتح مکه در سال هشتم اسلام آوردند اختلافی وجود ندارد و اینکه رسول خدا ﷺ به ابوسفیان فرمانی داده باشد، دانسته نشده است. گروه‌هایی برای تأویل‌های فاسد و اشتباه به جهت صحیح‌شمردن این حدیث خود را به مشقت‌هایی انداختند؛ مانند این گفتار برخی از آنان: «...»

پس از اینکه همه تأویل‌های آن را بیان نمود، ابن‌قیم می‌گوید:

«این تأویل‌ها در نهایت فساد و بطلان است و پیشوایان حدیث و علم به امثال این تأویلات راضی و خشنود نیستند و اشتباهات راویان به‌مانند چنین خیالات و پندارهای فاسد و تأویلات واهی را صحیح نمی‌شمارند؛ در علم و آگاهی به فاسدبودنشان، تصوّر و دقت در حدیث کفایت می‌کند... پس این حدیث اشتباه است و تردیدی در آن راه ندارد؛ و خداوند داناتر است.»

ابن‌قیم جوزیه در بررسی این حدیث در کتاب خود «جلاء الافهام» آن را گسترانیده و همه تلاش‌های این جماعت را در صحیح‌شمردن این حدیث بیان نموده و به تفصیل پاسخ گفته است؛ و در پایان سخش می‌گوید:

«و به‌طور خلاصه، این دست از احادیث و امثال آن از جمله مواردی هستند که باطل بودن، ناپسندداشتن و حس‌وخاشاک‌بودنشان واضح است و کسی که به آن رجوع کند، بهره‌ای نمی‌برد. حتی دقت‌نظر در آن و پرداختن به باطل‌بودنش از مصادیق علم است؛ و خداوند سبحان داناتر است. درست این است که این حدیث، حفاظت‌شده نیست، بلکه در آن خلط وجود دارد؛ و خداوند داناتر است.»<sup>۱</sup>

ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۳۷ در باب سخنش از عکرمه بن عمار می‌گوید: «می‌گویم: مسلم برای او در اصول، حدیث منکری را بیان می‌کند و او کسی

۱. کتاب «جلاء الافهام فی فضل الصلاة و السلام علی خیر الانام»، ابن‌قیم، ص ۲۷۲ تا ۲۸۶، تحقیق: زائد بن احمد نشیری، انتشارات دار عالم الفوائد، مطبوعات مجمع الفقه الاسلامی - جده.

است که آن را از سماک حنفی از ابن عباس روایت می‌کند، در درخواست‌های سه‌گانه‌ای که ابوسفیان از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نموده است.»  
 به نظر من ابن‌قیم و ذهبی برای اثبات باطل بودن این حدیثی که در صحیح مسلم وجود دارد ما را کفایت می‌کنند و بهتر است ما آن را رها کنیم و به مسائل دیگری بپردازیم.  
 پس از اینکه ضعیف بودن «اسماعیل بن ابو اویس» ثابت شد، اکنون وضعیت پدر او را که در سند روایت پیشین حاکم نیشابوری آمده است بررسی می‌کنیم.

### ابو اویس عبدالله بن عبدالله

وضعیت «ابو اویس» نیز مانند فرزندش «اسماعیل بن ابو اویس» در نظر علمای رجال به‌گونه‌ای است که به او حسادتی ورزیده نمی‌شود. بیشتر علما او را ضعیف و سست شمرده‌اند و حتی براساس تحقیقی که من انجام دادم، هیچ متن و تصریحی بر ثقه بودن او یافت نمی‌شود. این سخنان علما از میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۵۰، شماره ۴۴۰۲ است که تقدیمتان می‌شود:

«عبدالله بن عبدالله «از، م تبعاً» بن ابوعامر، ابو اویس مدنی، از زهری و دیگران. و از فرزندش، اسماعیل بن ابو اویس.

احمد و یحیی می‌گویند: از نظر حدیث، ضعیف‌اند.

یحیی در جایی می‌گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست و جایی دیگر می‌گوید: اشکالی در او نیست.

یک بار می‌گوید: راست‌گوست، و بار دیگر: دلیل نیست. و احمد نیز می‌گوید: اشکالی در او نیست.

ابن‌مدینی می‌گوید: از نظر یاران ما ضعیف است.

نسائی و دیگران می‌گویند: قوی نیست.

ابوداود می‌گوید: از نظر حدیث، صالح و شایسته است.

ابن‌معین نیز می‌گوید: او مانند «فلیح» است که در حدیثش ضعف وجود دارد.

او پایین‌تر از «دراوردی» است، دلیل و حجت نیست. این روایت از ابن‌معین

است...»

به مطالب پیشین این را نیز می‌افزایم که او مانند فرزندش به خیال‌پردازی و سوءحفظ‌کردن نسبت داده شده است؛ هرچند دین‌دار بوده باشد؛ طبق آنچه ابن‌حجر عسقلانی از ابن‌عبدالبر در شرح حال «ابو اویس» در کتاب «تهذیب التهذیب» ج ۵، ص ۲۴۵ تا ۲۴۷، شماره ۴۷۷ نقل کرده است: «و ابن‌عبدالبر می‌گوید: هیچ‌کس از او بدی و حرجی در دین و امانتش نقل نمی‌کند؛ بلکه فقط از وی به بد حفظ‌کردن عیب می‌گیرند و اینکه در برخی از احادیثش تعارض وجود دارد.»

پس این مرد ضعیف است و نمی‌توان به حدیث او احتجاج نمود و ثقه‌شمردنش همچون دست‌کشیدن بر شاخه خاردار است!

حال می‌پردازیم به وضعیت روایت دوم حاکم که به‌عنوان گواه روایت اول آورده است:

مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۹۳:

شاهد و گواهی برای این منظور از حدیث ابوهریره (یافتیم): ابوبکر بن اسحاق فقیه (به ما خبر داد)، محمد بن عیسی بن سکن واسی خبر داد، داوود بن عمرو ضبی برای ما حدیث نمود، **صالح بن موسی طلحی** برای ما حدیث کرد، از عبدالعزیز بن رفیع، از ابوصالح از ابوهریره که گفت: رسول خدا فرمود: «من در میان شما دو چیز قرار دادم که پس از این دو، هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.» این حدیث، به‌دلیل وجود «صالح بن موسی طلحی» ضعیف است. طعنه‌زدن به او و ضعیف‌شمردن او توسط علما از کتاب میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳۰۱ و ۳۰۲، شماره ۳۸۳۱:

«صالح بن موسی... طلحی، کوفی ضعیف است و از عبدالعزیز بن رفیع روایت

می‌کند.



یحیی می گوید: محلّی از اعراب ندارد و حدیثش نوشته نمی شود.

بخاری می گوید: از نظر حدیث، منکر است.

نسائی می گوید: متروک است.

ابن عدی می گوید: از نظر من او جزو کسانی است که به عمد دروغ نمی گوید.

ابواسحاق جوزجانی می گوید: با اینکه نیکوست، ولی از نظر حدیث، ضعیف

است.

ابوحاتم می گوید: از نظر حدیث جداً منکر است و از ثقات (قابل اعتماد) نیست.

ابن عدی می گوید: عامّه از او روایت نمی کنند و هیچ کس از او پیروی نمی کند.»

پس این شخص کسی است که ضعفش پذیرفته شده است... پس او را جزو اهل کلام

نمی شماریم.

**دوم:** آنچه بیهقی -متوفی سال ۴۵۸ق- در سُنن خود و در دلائل النبوة روایت کرده

است:

بیهقی در سُنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴، شماره ۲۰۱۲۴، روایت دوم حاکم نیشابوری

را با سند دیگری از «صالح بن موسی طلحی» آورده است... که اندکی پیش تر سخن درباره

او آورده شد و دیگر تکرار نمی کنم.

همچنین روایت اول حاکم را با همان سند حاکم در سُنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴ آورده

است.

سخن درباره روایت او در کتاب «دلائل النبوة» باقی می ماند:

این لفظ با دو سند روایت شده و هر دوی آنها ضعیف و مرسل است. به مطلب زیر

گوش جان بسپارید:

دلائل النبوه،<sup>۱</sup> بیهقی، ج ۵، ص ۴۴۷ و ۴۴۸:

۱. دلائل النبوة، بیهقی، تعلیق و توضیح: دکتر عبدالمعطی قلعجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول،

ابوعبدالله حافظ به ما خبر داد، ابوجعفر بغدادی به ما خبر داد، ابوعلاّته محمد بن عمرو بن خالد ما را حدیث کرد، ابن لهیعه به ما حدیث نمود، از ابوالاسود، از عروة بن زبیر که داستان حجةالوداع را بیان می نمود؛ گفت: سپس رسول خدا بر مرکب سوار شد، مردم را گرد آورد و مناسکشان را به آنها نشان داد و فرمود: «ای مردم، به آنچه به شما می گویم گوش بسپارید. نمی دانم شاید پس از امسال دیگر در این مکان با شما دیدار نکنم.» سپس خطبه ای خواند و در انتهایش فرمود: «ای مردم، سخنم را بشنوید. من در میان شما دو چیز قرار دادم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبران.» همچنین موسی بن عقبه چنین معنایی را بیان کرده است.

ابوالحسین بن فضل به ما خبر داد، ابوبکر بن عتاب ما را خبر داد، قاسم جوهری به ما حدیث نمود، ابن ابی اویس ما را حدیث کرد، اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه به ما حدیث نمود، آن را از عمویش موسی بن عقبه نقل کرد، با این تفاوت که گفت: «پس از آن هرگز گمراه نمی شوید. امری است روشنگر: کتاب خدا و سنت پیامبرش.»

می گویم: این حدیث، مرسل است؛ زیرا «عروة بن زبیر» جزو تابعین است و از صحابه نیست و گفته شده او در زمان خلافت عثمان بن عفان به دنیا آمده است، همچنین گفته شده در پایان خلافت عمر؛ و عروه، راوی حدیث از رسول خدا ﷺ را نقل نکرده است. و مرسل در اصل ضعیف و رد شده است؛ زیرا از نظر سند، متصل نیست؛ به خصوص مرسلی که مربوط به یک تابعی، که در نظر اکثر محدث ها و بسیاری از اصحاب اصول و فقها «ضعیف و رد شده» است؛ به جهت وجود احتمال واسطه تابعی حذف شده که صحابی نباشد.<sup>۱</sup>

۱. به کتاب «تیسیر مصطلح الحدیث» استاد محمود طحان، ص ۷۱ مراجعه کنید؛ چاپ و نشر و توزیع مرکز اسلامی الکتاب، اسکندریه.

و این احتمال دربارهٔ «عروة بن زبیر» وارد است؛ چراکه او در پایان خلافت عمر یا در زمان خلافت عثمان متولد شده است<sup>۱</sup> و این در حالی است که بسیاری از تابعین وجود دارند که از او بزرگ‌ترند و چه بسا خود، از تابعی دیگری روایت کرده باشند. به هر صورت تا هنگامی که این احتمال پابرجاست این حدیث از درجهٔ اعتبار و احتجاج ساقط است؛ این نکتهٔ اول.

اما نکتهٔ دوم: در سند حدیثی که به عروة بن زبیر می‌رسد «ابن لهیعه» وجود دارد که همان عبدالله بن لهیعه است که بسیاری از علما در ضعیف و سست‌شمردن او بسیار گفته‌اند و جز اندک افرادی، او را ستایش نکرده‌اند؛ به طوری که امکان ندارد سخنان این عده در برابر پیشوایان متأخر و متقدم جرح و تعدیل تاب مقاومت بیاورد. این مختصری از سخنان علما در باب ضعیف‌شمردن اوست که از کتاب میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۷۵ تا ۴۸۳، شمارهٔ ۴۵۳۰ تقدیم حضورتان می‌شود:

«عبدالله بن لهیعة بن عقبه حصرمی...

ابن معین می‌گوید: ضعیفی است که به او استدلال نمی‌شود.

حمیدی از یحیی بن سعید؛ و او را قابل اعتنا نمی‌دید.

نعیم بن حماد: از ابن مهدی شنیدم که می‌گفت: به هیچ‌یک از حدیث‌های

ابن لهیعه که شنیدم، اعتماد نمی‌کنم، مگر سماع بن مبارک و امثال او.

ابن مدینی از ابن مهدی که می‌گوید: ابن لهیعه را چیزی به حساب نمی‌آورم.

یحیی بن بکیر می‌گوید: منزل ابن لهیعه و کتاب‌هایش در سال ۱۷۰ آتش

گرفت و عثمان بن صالح می‌گوید: کتاب‌هایش آتش نگرفت.

احمد بن محمد حصرمی: از ابن معین دربارهٔ ابن لهیعه پرسیدم. او گفت: قوی

نیست.

معاویة بن صالح: از یحیی شنیدم که گفت: ابن لهیعه ضعیف است.

۱. به تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۳، شمارهٔ ۵۱ مراجعه کنید.

یحیی بن سعید می‌گوید: بشر بن سری به من گفت: اگر ابن لهیعه را ببینم حتی یک کلمه هم از او نقل نمی‌کنم.

ابن معین می‌گوید: او پیش از اینکه کتاب‌هایش به آتش کشیده شود و پس از آتش‌گرفتنشان ضعیف بوده است.

ابوزرعه می‌گوید: شنیدن ابتدا و انتهای سخنانش یکسان است؛ ولی ابن مبارک و ابن وهب از اصولش پیروی می‌کردند و جزو مطالبی نیست که به آن احتجاج شود.

نسائی می‌گوید: ضعیف است.

ابوحاتم می‌گوید: از ابن ابی‌مریم شنیدم که می‌گفت: بر ابن لهیعه در آخر عمرش حاضر شدم، درحالی که قوم «بربر» از حدیث منصور، اعمش و عراقی‌ها بر او می‌خواندند. به او گفتم: ای اباعبدالرحمان! این‌ها از احادیث تو نیست. او گفت: بله، این‌ها احادیثی است که شاید شنیده باشم. پس از آن دیگر از او [حدیثی] نداشتیم. می‌گوید: چه بسا آن را «وجاده» روایت کرده باشد.

احمد بن زهیر از یحیی: حدیثش با این وجود، قوی نیست.

ابوزرعه و ابوحاتم می‌گویند: کارش پریشان است و حدیثش برای مراعات نگاشته می‌شود.

جوزجانی می‌گوید: در حدیثش نوری نیست و شایسته نیست به آن احتجاج شود.

ابوسعید بن یونس می‌گوید: روزی نسائی گفت: جز یک حدیث، چیز دیگری از ابن لهیعه نیاوردیم...

حنبل می‌گوید: از اباعبدالله شنیدم که می‌گفت: حدیث ابن لهیعه دلیل و حجت نیست. بسیاری از آنچه من می‌نگارم معتبر است و برخی، برخی دیگر را تقویت می‌کنند...

ابن حبان می‌گوید: اخبارش در روایت پیشینیان و متأخرین از او روایت شده

است. در روایت متأخر از او خلط و هذیان دیدم. و در روایت پیشینیان بسیاری از آنچه اصل و ریشه‌ای ندارد وجود دارد. دقت کردم و در ذهنم مرور کردم؛ دیدم گروه‌هایی، گروه‌هایی دیگر را فریب می‌دهند و ابن لهیعه آنان را ثقه و قابل اعتماد می‌دانست. این موضوعات آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد...»

همان‌طور که خواننده گرامی ملاحظه می‌کند می‌توان دید سخنان جرح تا چه اندازه درباره او نیرومند است و هیچ‌کس او را مدح و تصدیق نکرده است؛ مگر ابن حنبل و ابن وهب و برخی از کسانی که نمی‌توان به سخنانشان احتجاج نمود، در برابر جرح یحیی بن معین، نسائی، ابن حبان، ابی زرعه، ابی حاتم رازی و دیگران.

پوشیده نیست که قواعد این جماعت هنگام جرح و تعدیل، به مقدم بودن جرح، حکم می‌کند؛ به خصوص وقتی که جرح، روشن باشد و پوشیده و مبهم نباشد. با توجه به مطالب پیشین پنهان نیست که ابن حبان و دیگران دلیل ترک گفتن و جرحشان بر «عبدالله بن لهیعه» را توضیح داده‌اند و حتی این مرد، به جعل و فریب نیز متهم است.

به هر صورت او مُتَقِن نیست و به حدیث او استدلال نمی‌شود؛ همان‌طور که ذهبی در تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳۷ تا ۲۳۹، شماره ۲۲۴ به آن حکم کرده است؛ مراجعه کنید. اما سند دیگری که بیهقی، در دلائل النبوة ذکر کرده است که به صورت زیر است: «ابوالحسین بن فضل به ما خبر داد، ابوبکر بن عتاب به ما خبر داد، قاسم جوهری به ما حدیث نمود، ابن ابی‌اویس به ما حدیث نمود، اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه به ما حدیث نمود، از عمویش موسی بن عقبه آن را گفته است...»

و در خصوص آن: وضعیت این سند -از نظر مرسل بودن- از سند اول هم بدتر است؛ زیرا به «موسی بن عقبه» می‌رسد که از تابعین خرد و کوچک است و حتی از تابعینی چون عروة بن زبیر نیز روایت نموده است؛ همان‌طور که این مطلب را ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، شماره ۳۱ بیان کرده است.

بنابراین، به دلیل مرسل بودن استدلال کردن به آن ساقط می‌شود؛ چراکه «موسی بن

عقبه، اسناد آن را به پیامبر ﷺ نرسانیده و او جزو کسانی نیست که هم‌عصر حضرت محمد ﷺ بوده‌اند. سخن دربارهٔ مُرسل‌های تابعین، پیش‌تر تقدیم حضورتان شد.

به‌علاوه خاطر نشان می‌کنم به «ابن ابی‌اویس» که جرح علما نسبت به او در توضیح روایت اول حاکم نیشابوری پیش‌تر ارائه شد مراجعه کنید.

نتیجه اینکه آنچه بیهقی در دلائل النبوه روایت کرده ضعیف‌السند و مرسل است؛ پس به‌هیچ‌وجه شایستگی این را ندارد که به آن استدلال شود.

به‌علاوه خود روایت حاکم -چه از نظر سند و چه از نظر متن- بیان شد و شرح وضعیتش ارائه شد؛ [به آن] مراجعه کنید.

**سوم:** آنچه مالک در «موطأ» آورده است:

کتاب موطأ، امام مالک، ج ۲، کتاب قدر، باب منع از صحبت دربارهٔ قدر، ح ۳، ص ۸۹۹:

- از مالک برای من حدیث کرد که به او چنین رسیده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «دو امر را بین شما قرار دادم که تا هنگامی که به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش.»

نیازی به توضیح نیست که این روایت مالک، مرسل است و به‌هیچ‌وجه صلاحیت ندارد که به آن استدلال شود. برخی چنین احتجاج کرده‌اند که ابن‌عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ق- سندش را به فرستادهٔ خدا حضرت محمد ﷺ رسانده است. اکنون به سند ابن‌عبدالبر قرطبی می‌پردازیم تا عیارش را محک بزنیم:

ابن‌عبدالبر قرطبی آن را در کتاب تمهید، ج ۲۴، ص ۳۳۱ با دو سند روایت کرده است:

### **سند اول:**

«عبدالرحمان بن مروان برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن سلیمان بغدادی

برای ما حدیث کرد و گفت: بغوی برای ما حدیث کرد و گفت: داوود بن عمرو ضبی

برای ما حدیث کرد و گفت: **صالح بن موسی طلحی** برای ما حدیث کرد و گفت:

عبدالعزیز بن ربیع برای ما حدیث کرد، از ابوصالح، از ابوهریره که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو چیز را باقی گذاشتم که پس از آن دو هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنتم.»

روشن است که در این سند «صالح بن موسی طلحی» قرار دارد که هنگام بحث و بررسی روایت دوم حاکم نیشابوری، ضعیف‌بودنش به اثبات رسید که نیازی به تکرار آن نیست؛ پس این سند از درجه اعتبار ساقط است.

### سند دوم:

«عبدالرحمان بن یحیی برای ما حدیث کرد و گفت: احمد بن سعید برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن ابراهیم دیبلی برای ما حدیث کرد و گفت: علی بن زید فرائضی برای ما حدیث کرد و گفت: حنینی برای ما حدیث کرد، از **کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف** برای ما حدیث کرد، از پدرش، از جدش که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو امر را قرار دادم که تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خدا و سنت پیامبرش.»

در این سند برای ما کفایت می‌کند که به وضعیت «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» بپردازیم تا میزان ضعیف‌شمردن او توسط علما را دریابیم. این سخنان آنان از کتاب میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۴۰۶ و ۴۰۷، شماره ۶۹۴۳ است که تقدیمتان می‌شود:

«کثیر بن عبدالله... بن عمرو بن عوف بن زید مزنی مدنی...»

ابن معین می‌گوید: چیزی به حساب نمی‌آید.

شافعی و ابوداوود می‌گویند: رکنی از ارکان دروغ است و احمد بر حدیثش طعنه زده است.

دارقطنی و دیگران می‌گویند: متروک است.

ابوحاتم می‌گوید: متین و پُر محتوا نیست.

نسائی می‌گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست.

مطرف بن عبدالله مدنی می‌گوید: او را دیدم درحالی که بسیار خصومت می‌ورزید. هیچ‌یک از یاران ما از او (حدیثی) نگرفته است.

ابن عمران قاضی به او گفت: ای کثیر، تو مردی هستی که در آنچه نمی‌دانی دشمنی می‌کنی و آنچه را که مال تو نیست و آنچه برایت بی‌نیه و گواه نیست، مدعی می‌شوی. به من نزدیک مشو، مگر وقتی که ببینی با اهل بطالت وقت می‌گذرانم.

ابن حبان می‌گوید: او از پدرش، از جدش - نسخه‌ای جعلی است.

اما ترمذی حدیثش را روایت می‌کند: او «صلح بین مسلمانان جایز است» را روایت نموده و آن را صحیح شمرده است؛ به همین دلیل علما به صحیح‌شمردن ترمذی اعتماد نمی‌کنند.

ابن عدی می‌گوید: عُموم از او روایت نمی‌کنند و دنباله‌اش را نمی‌گیرند...»

می‌گویم: وضعیت همین‌طور است که می‌بیند. حتی یک نمونه سالم هم وجود ندارد. اگر ابن عبدالبر این حدیث را مرسل رها می‌کرد برایش بهتر بود؛ همان‌طور که مالک چنین کرد.

مایلم توجه شما را به سخن ابن حبان جلب کنم: «او از پدرش، از جدش - نسخه‌ای جعلی است.» و این دقیقاً همان چیزی است که در سند دوم ابن عبدالبر آمده است؛ یعنی حدیث را از پدرش، از جدش روایت می‌کند. پس ظاهر این است که این حدیث از همان نسخه جعلی تقلبی باشد؛ البته طبق تعبیر ابن حبان!

آنچه غریب و دور از ذهن است این است که خود ابن عبدالبر درباره‌اش گفته است: «بر ضعیف‌بودنش اجماع وجود دارد.» طبق آنچه ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷ و ۳۷۸، شماره ۷۵۳ از او نقل کرده است.

پس از اینکه از بیان ضعیف‌بودن آنچه حاکم در مستدرک خود آورده و نیز آنچه مالک در موطأ به شکل مرسل آورده و آنچه ابن عبدالبر قرطبی به شکل مُسند آورده است فارغ شدم - که این در نظر آنان یک ستون محکم محسوب می‌شود درحالی که سستی بسیارش



روشن شد. روایت مُسنَدی باقی می ماند که غرق شدگان مُتعصّب به آن چنگ می زنند؛ یعنی روایت قاضی عیاض بن موسی یحصبی. به این روایت خواهیم پرداخت که این روایت نیز با روایت های مشابهش تفاوت چندانی ندارد.

**چهارم:** روایت قاضی عیاض یحصبی متوفی سال ۵۴۴ق- در کتاب «الالماع الی معرفة اصول الروایة و تقييد السماع»، ص ۸ و ۹:

- و ایشان در آنچه قاضی ابوعلی حسین بن محمد رضی الله عنه به ما خبر داده است، فرمود: البته در قرائتی از من بر او- می گوید: شیخ امام ابوالفضل احمد بن احمد اصفهانی به ما خبر داده است و گفت: ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ به ما خبر داده است و گفت: عبدالله بن محمد بن جعفر به ما خبر داده است: بنان بن احمد قطان به ما خبر داده است: عبدالله بن عمر بن ابان به ما خبر داده است: شعیب بن ابراهیم به ما خبر داده است: **سیف بن عمر** به ما خبر داده است: از ابان بن اسحاق اسدی، از صباح بن محمد، از ابو حازم، از ابوسعید خدری که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو ثقل گران بها قرار می دهم: کتاب خدا و سَنَم؛ آن را فاسد نکنید. تا زمانی که آن دو را بگیری، چشمانتان را کور نمی کند، گام هایتان را نمی لغزاند و دست هایتان را کوتاه نمی کند.»

می گویم: در این سند چندین شخصیت جرح دار وجود دارد؛ ولی فقط به ذکر تضعیف هایی که علما به «سیف بن عمر» وارد کرده اند، بسنده می کنم:

### سیف بن عمر:

میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۵۶، شماره ۳۶۲۷:  
 «سیف بن عمر (ت) ضبی اسیدی [اسدی] گفته می شود. به او تمیمی برجمی نیز گفته می شود، و نیز سعدی کوفی. همین طور مصنف فتوح، الرده، و دیگر چیزها...»

عباس از یحیی می گوید: ضعیف است.

مطین از یحیی روایت می‌کند: فلوسی (پول خردی) از او برتر است.

ابوداود می‌گوید: چیزی به حساب نمی‌آید.

ابوحاتم می‌گوید: متروک است.

ابن حبان می‌گوید: به زندقه (کفر باطنی) متهم شده است.

ابن عدی می‌گوید: عموم حدیثش منکر است...

مکحول بیروتی: از جعفر بن ابان شنیدم: از ابن نمیر شنیدم که می‌گوید: سیف

ضبی تمیمی، همگی می‌گویند: مردی از بنی تمیم برایم حدیث نموده است که

سیف، حدیث جعل می‌کرد و به زندقه و کفر متهم است.»

می‌گوییم: تاکنون چنین لفظی را ندیدیم که با سندی پوشالی از کسی روایت شده باشد

که به دروغ، جعل یا ضعیف‌شمردن بسیار قوی متهم باشد. پس راز این مسئله در چیست؟!

**پنجم:** روایت دارقطنی - متوفی ۳۸۵ق- در سنن خود ج ۴، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، ح ۴۵۵۹:

ابوبکر شافعی ما را حدیث نمود: ابو قبیصه محمد بن عبدالرحمان بن عماره

بن قعقاع ما را حدیث نمود: داوود بن عمرو ما را حدیث نمود: **صالح بن موسی** ما

را حدیث نمود: از عبدالعزیز بن رفیع، از ابوصالح، از ابوهریره که گفت: رسول

خدا ﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز را قرار دادم که پس از این دو هرگز گمراه

نمی‌شوید: کتاب خدا و سنتم. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من

وارد شوند.»

و از بخت بد این روایت نیز از «صالح بن موسی طلحی» روایت شده است و متون علما

در ضعیف‌شمردن او هنگام سخن درباره روایت حاکم نیشابوری، ارائه شد؛ پس با تکرار

سخن، مطلب را طولانی نمی‌کنیم.

**ششم:** و در انتها یک سند باقی ماند که وضعیتش از آنچه پیش‌تر ارائه شد، بدتر است.

حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی - متوفی سال ۴۳۰ق- آن را در کتاب «اخبار

اصبهان» خود، ج ۱، ص ۱۰۳ بیان کرده است که ان شاء الله تعالی مطلب را با آن به پایان می‌رسانیم:

- عبدالله بن محمد برای ما حدیث نمود: طالوت بن عباد برای ما حدیث نمود: هشام بن سلیمان برای ما حدیث نمود: از یزید رقاشی، از انس بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از خودم در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر آن را برگزید گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرتان.»

می‌گوییم: قصد اطالۀ کلام را در نقد سند حافظ اصفهانی ندارم؛ فقط به بیان ضعف «یزید رقاشی» در نظر علمای پیشوای جرح و تعدیل بسنده می‌کنم. هیچ‌کسی توثیق این مرد را گواهی نکرده است و سخنان علما درباره او واقعاً دردآور می‌شود. گزیده‌ای از این سخنان از ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۱۸، شماره ۹۶۶۹ تقدیم حضورتان می‌شود:

«یزید بن ابان (ت، ق) رقاشی بصری، ابو عمرو، زاهد عابد. از انس، غنیم بن قیس و حسن؛ و حماد بن سلمه، معتمر بن سلیمان و جماعتی دیگر.

نساوی و دیگران می‌گویند: متروک است.

دارقطنی و دیگران می‌گویند: ضعیف است.

یزید بن هارون می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گوید اگر زنا کنم بهتر از این است که از یزید رقاشی حدیث نقل کنم....

احمد می‌گوید: یزید در حدیث منکر (ناشناخته) بود و سعید او را وادار می‌کرد؛ و او داستان سرا بود.

ابن دورقی از ابن معین می‌گوید: در حدیثش ضعف وجود دارد.

فلاس می‌گوید: عبدالرحمان برای ما حدیث نمود: از ربیع بن صبیح، از او. و

قوی نیست...»

همچنین نقل برخی از مطالبی که ابن حجر در کتاب خود «تهذیب التهذیب»، ج ۱۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۲، شماره ۴۹۸ از سخنان علما درباره «یزید رقاشی» ذکر کرده است، خالی

از فایده نیست:

ابن سعد می‌گوید: او ضعیف و قدری است.

عمرو بن علی می‌گوید: یحیی بن سعید می‌گوید: از او حدیث نقل نمی‌شود. درحالی‌که عبدالرحمان از او حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت: او مردی شایسته بود و مردم از او روایت نموده‌اند و در حدیث قوی نیست.

عبدالله بن ادريس می‌گوید: شنیدم که شعبه می‌گوید: اگر زنا کنم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه از یزید و ابان روایت کنم.

ابوداوود از احمد می‌گوید: حدیث یزید نگاشته نشد. گفتم چرا حدیثش رها شد؟ آیا به خاطر هوای نفسی که در آن بود؟ گفت خیر؛ ولی از نظر حدیث، ناشناخته بود و شعبه او را وادار می‌کرد، و او داستان‌سرا بود.

ابن ابی‌خثیمه از ابن‌معین می‌گوید: مرد شایسته‌ای است، اما حدیثش ارزشی ندارد.

معاویه بن صالح و دوری از ابن‌معین می‌گویند: ضعیف است. دارقطنی و برقانی نیز چنین گفته‌اند.

یعقوب بن سفیان درباره‌اش گفته است: ضعیف است.

ابوحاتم می‌گوید: واعظی گریان بود و از انس، بسیار روایت کرده است. در آنچه روایت می‌کند باید دقت کرد و در حدیثش ضعف وجود دارد.

نسائی و حاکم ابواحمد می‌گویند: از نظر حدیث، متروک است؛ همچنین نسائی می‌گوید: ثقه (قابل اعتماد) نیست.

ابن حبان می‌گوید: جزو خوبان و بندگان شایسته و گریان در شب بود؛ ولی به جهت پرداختن به عبادت، از حفظ حدیث غافل شده بود، تا آنجا که سخن نیکو را تبدیل می‌کرد و آن را از طریق انس به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد. روایت از او جایز نیست؛ مگر با حالت تعجبی!»

پس این سند به دلیل وجود داشتن «یزید رقاشی» در نهایت ضعف و سستی است؛ کسی که وضعیتش تا این حد وخیم است که شعبة بن حجاج - که از پیشوایان حدیث و رجال است - تا آنجا پیش می‌رود که درباره اش می‌گوید: «اگر زنا کنم برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه از یزید و ابان روایت کنم!» چه برسد به سایر طعنه‌زدن‌های علما به روایت کردن از او؛ و همین ما را کافی است.

## آنچه ارائه شد

با دلیل روشن و بُرهان محکم ثابت شد که این روایت با لفظ «کتاب خدا و سنتم» را کسانی روایت کرده که بر دروغ‌گو بودن، جعل، متروک‌بودن و سوءحفظشان تصریح شده است، و کسانی هستند که در ضعیف‌ترین حدّ تضعیف قرار دارند؛ کسانی که در نظر علمای جرح و تعدیل هیچ ارزش و قیمتی ندارند تا آنجا که ارزش آنان به جایی رسیده است که در نظر برخی از آنان، این افراد را با یک یا دو پول سیاه هم برابری نمی‌کند، و از جمله آن‌ها کسانی هستند که گفته‌اند زناکردن برتر از روایت کردن حدیث از آنان است؛ البته به تعبیر شعبه بن حجاج!

بسیار بودن شدت ضعف عمده آنچه این جماعت به آن استناد می‌کنند روشن شد؛ یعنی آنچه مالک در موطأ روایت کرده، ابن عبدالبر به شکل متصل بیان کرده، و روایتی که حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است. این‌ها را با دنبال کردن آنچه بیهقی، قاضی عیاض، دارقطنی و حتی آنچه حافظ اصفهانی روایت کرده است بیان کردم تا هیچ معاندی حتی نتواند نفسی بکشد. امیدوارم در جهت خیرخواهی برای آن که به‌راستی، خواهان هدایت و حقیقت است، گامی برداشته باشم.

سندها واقعاً سست و ضعیف‌اند؛ اگر از یک‌سو منظم شوند، از چند سوی دیگر شکافته می‌شوند. چونان حیوانی ماند که با ضربت شاخی یا با تیرهای قرعه مرده است. هیچ قوامی ندارند. اگر جدا از هم بررسی شوند بیهوده و بی‌مصرف‌اند، و اگر با هم جمع شوند سست و بی‌ارزش‌اند!

شما را به پروردگارتان سوگند! چگونه می‌توان به آن تکیه و آن را ترویج کرد؟ و از حدیث «کتاب خدا و عترتم» چشم پوشید؟! حدیثی که در امّ‌الکتاب‌های صحاح، سنن و مُسندهای معتبر و روایت‌شده، با سندهایی که صحت و حجیتشان توسط بزرگان علمای عامّه (اهل سنت) گواهی شده است؟!!

به صحیح بودن آن از طریق عامّه (اهل سنت) این نکته را نیز می‌افزایم که شیعه اهل بیت علیهم السلام بر صحیح بودنش اجماع دارند. پس این حدیث، متواتر و قطعی الصدور است. بنابراین چگونه کنار گذاشته می‌شود و به حدیثی تکیه می‌شود که از نظر سند، ضعیف، غریب، شاذ و متروک است؟! و حداقل اینکه به آن استدلال و به آن تکیه نمی‌شود؛ این علاوه بر آن است که حدیثی در تعارض با آن وجود دارد که از هر دو طریق متواتر است!

انصاف و امانت علمی کجاست؟! وفای به محمد و آل محمد علیهم السلام کجاست!؟

چرا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار گذاشته می‌شود؛ به خاطر همراهی با هواها، خواست‌ها و نواهای جاهلیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا آن‌ها را از بُن برکند و ریشه‌هایش را قطع کند؟! کسی که بازگشت برایش مهم است و از پروردگار بندگان ترسان، باید بداند کسی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌خواهد، آن را از درفش می‌طلبد و از حافظانش می‌جوید؛ یعنی همان اهل بیت علیهم السلام که رجس و ناپاکی از ایشان رفته و آنان را به‌طور کامل پاک نموده است. اگر می‌خواهید از خاتم انبیاء علیهم السلام بشنوید، پس گوش‌جان بسپارید:

● از ابن عباس (که خداوند از هر دو راضی باشد) که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من

شهر علم هستم و علی درفش. کسی که شهر را می‌خواهد باید از آن درب وارد شود.»

حاکم این حدیث را با سه سند روایت کرده است: ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷، و طبرانی آن را در معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، سیوطی آن را در جامع الاحادیث، ج ۲، ص ۱۹۳، شماره ۴۷۸۳، متقی هندی آن را در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، شماره ۳۶۴۶۳، هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و شیخ یوسف مزی در «تهذیب الکمال من مناقب الامام علی»<sup>۱</sup> و سایرین روایت کرده‌اند.

و تمامی این افراد به صحیح بودن این حدیث گواهی داده‌اند:

۱. تهذیب الکمال مزی - متوفی ۷۴۲ق - ج ۲۰، ص ۴۷۲ تا ۴۹۰، شماره ترجمه: ۴۰۸۹.

یحیی بن معین<sup>۱</sup> متوفی سال ۲۳۳ق-<sup>۲</sup> و حاکم نیشابوری<sup>۳</sup> و سیوطی در جامع الکبیر.<sup>۴</sup>  
و محدث احمد بن محمد بن صدیق غماری<sup>۵</sup> و برادرش عبدالله غماری<sup>۶</sup> و محدث علی  
بن محمد علوی در «دفع الارتیاب»<sup>۷</sup> و مولوی حسن زمان در «قول المستحسن فی فخر

---

۱. یحیی بن معین در جرح و تعدیل، امام است و جزو افراد سخت‌گیر در جرح. او در حدیث از عامه نیز امام است. به شرح حالش در تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۲، ص ۴۲۹، شماره ۸۴۳۷ مراجعه کنید: «یحیی بن معین امام یگانه و آقای حافظان ابوزکریا مری، مولای آنان بغدادی است...»

۲. به تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، ج ۶، ص ۲۸۵ تا ۲۸۷ مراجعه کنید. ابن حجر گفته است: «... قاسم بن عبدالرحمان انباری می‌گوید: از یحیی بن معین از حدیثی پرسیدم که ابوصلت از ابی معاویه از اعمش از مجاهد، تا از ابن عباس به ما حدیث نموده است که «من شهر علم هستم...» تا آخر حدیث. او گفت: این صحیح است.»  
۳. مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۴. سیوطی می‌گوید: «روزگاری این‌طور پاسخ می‌دادم تا به صحیح‌شمردن این حدیث توسط ابن جریر دست پیدا کردم؛ بنا بر آنچه در تهذیب الآثار است با صحیح‌شمردن این حدیث ابن عباس توسط حاکم. از خداوند درخواست خیر نمودم و به ارتقای حدیث از مرتبه حسن به مرتبه صحیح یقین حاصل کردم؛ و خداوند داناتر است.» برخی از علما آن را نقل کرده‌اند؛ از جمله، احمد بن صدیق مغربی در کتاب «فتح الملک العلی» به صحیح‌بودن حدیث «درب شهر علم، علی»، ص ۶۰، و آن را به سیوطی نسبت داده است، و متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، شماره ۳۶۴۶۴. کنز العمال جمع جوامع جدید سیوطی است؛ همان‌طور که مؤلفش در مقدمه به این مطلب اشاره می‌کند. ولی برخی از علما این صحیح‌شمردن را به متقی هندی نسبت می‌دهند. به هر صورت سیوطی و هندی جزو بزرگان محدث عامه هستند و هرکدام از آنان که این صحیح‌شمردن را بیان کنند تأییدکننده این روایت است.

۵. کتابی واقعاً دل‌پذیر را به صحیح‌شمردن این حدیث و آوردن همه طریق‌ها و روایانش اختصاص داده و به طعنه‌زنندگانی که به این حدیث طعنه زده‌اند، پاسخ داده و آن را «فتح الملک العلی، بصره حدیث باب مدینه العلم علی» نامیده است. شایسته است همه آن را بخوانند و از آن بهره‌مند شوند.

۶. این موضوع را در تعلیقی بر مقاصد الحسنه سخاوی حاشیه صفحه ۹۸ آورده است.

۷. کتابی را به صحیح‌شمردن این حدیث با عنوان «دفع الارتیاب عن حدیث الباب» اختصاص داده که واقعاً کتابی است مفید.



الحسن<sup>۱</sup> و سقاف در «تناقضات آلبانی»<sup>۲</sup> و دیگران.  
 و تمامی این افراد به حسن و نیکو بودنش گواهی داده‌اند:  
 حافظ صلاح‌الدین ابوسعید علایی<sup>۳</sup> و ابن حجر هیتمی<sup>۴</sup> و ابن حجر عسقلانی<sup>۵</sup> و زرکشی  
 در «لآلی المنثوره»<sup>۶</sup> و سخاوی در «مقاصد الحسنه»<sup>۷</sup> و زرقانی در «مختصر المقاصد»<sup>۸</sup> و  
 شوکانی در «فوائد المجموعة»<sup>۹</sup> و ابن طولون صالحی در شدزه<sup>۱۰</sup> و محمد بن یوسف صالحی

۱. «قول الحسن فی فخر الحسن» مورخ ۱۳۱۲ق- و مؤلفش، مولوی حسن زمان است (ص ۴۵۲ و ۴۵۳) و درباره این حدیث گفته است: «... حدیث مشهوری است که گروه‌هایی از امامان آن را صحیح شمرده‌اند؛ از جمله آنان کسانی هستند که در رجال سند محدثین ابن معین جزو محکم‌ترین‌ها هستند... حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَ أَتُوا الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَوْبَاهِمَا...﴾ (... و به خانه‌ها از درهایشان درآید...) و این از قوی‌ترین گواهان صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح شمرده است: «کسی که علم را می‌خواهد باید از درب وارد شود...»
  ۲. «تناقضات الالبانی الواضحات» (تناقضات آشکار آلبانی)، حسن بن علی سقاف، دار النووی، اردن، عمان، چاپ اول، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۷م، ج ۳، حاشیه صفحه ۸۲، شماره ۵۲.
  ۳. به کشف الخفاء عجلونی، ج ۱، ص ۲۰۴ مراجعه کنید.
  ۴. فتاوی‌الحدیثه، ص ۱۲۳ و ص ۱۹۲.
  ۵. از او بیش از یک نفر حکایت کرده‌اند؛ از جمله ابن حجر هیتمی در فتاوی‌الحدیثه، ص ۱۲۳، و علی قاری متوفی ۱۰۱۴ق در کتاب مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۱۱، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۲۵۳، تحقیق شیخ جمال عیتانی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م.
  ۶. لآلی المنثوره فی الاحادیث المشهوره، زرکشی محمد بن عبدالله بن بهادر، تحقیق محمد بن لطفی صباغ، ص ۱۶۵.
  ۷. مقاصد الحسنه، حافظ محمد بن عبدالرحمان سخاوی متوفی سال ۹۰۲ق- تعلیق عبدالله محمد صدیق- دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م، ص ۹۷ و ۹۸ شماره ۱۸۹.
  ۸. مختصر المقاصد امام محمد بن عبدالباقی زرقانی متوفی سال ۱۱۲۲ق، چاپ چهارم، مکتب الاسلامی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۹، ح ۱۷۰.
  ۹. فوائد المجموعة، امام محمد بن علی شوکانی، باب «مناقب خلفای چهارگانه و اهل‌البيت»... شماره ۵۲، ص ۳۴۹.
  ۱۰. شدزه فی الاحادیث المشتهره، محمد بن طولون صالحی، ص ۱۳۰.
- من نتوانستم به نسخه چاپی کتاب دست پیدا کنم و مجبور شدم به کسی که به آن نسبت داده شده با ذکر صفحه کتاب بسنده کنم.

در «سبل الهدی و الرشاد»<sup>۱</sup> و «فتنی فی تذکرة الموضوعات»<sup>۲</sup> و گنجی شافعی در «کفایة الطالب»<sup>۳</sup> و جلال الدین سیوطی در «تاریخ خلفا»<sup>۴</sup> و دیگران.

حدیث به صراحت بیان می‌دارد که علی بن ابی طالب (علیه السلام) مخزن علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امانت‌دار سنتش است و او درب علم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾<sup>۵</sup> «... و به خانه‌ها از درهایشان درآید...».

هرکس به عترت و سرور آنان -علی بن ابی طالب- چنگ بزند، به سنت رسول خدا و عروة الوثقی چنگ زده است. همه مردم مأمور به گرفتن حکمت از دربش هستند و ایشان همان سرور دین و امیرالمؤمنین است... آیا آن‌که را فروتر است به جای آن‌که فراتر است جایگزین می‌کنید؟!

• از حبشی بن جناده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «علی از من است و من از علی؛ و رسالت مرا ادا نمی‌کند جز من یا علی.»

ترمذی آن را در صحیح خود، ج ۵، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، شماره ۳۸۰۳؛ نسائی در سنن الکبریٰ خود، ج ۵، ص ۴۵، شماره ۸۱۴۷؛ ابن ماجه در سنن خود، ج ۱، ص ۴۴ ح ۱۱۹؛ احمد بن حنبل در مسند خود، ج ۴، ص ۱۶۵؛ و طبرانی در معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶؛ سیوطی در جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۵۵۹۵؛ متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۱، ص ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳ و دیگران روایت کرده‌اند.

۱. سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، امام محمد بن یوسف صالحی شامی، متوفی سال ۹۴۲ق، تحقیق دکتر مصطفی عبدالواحد، قاهره، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م، ج ۱، ص ۶۳۱.

۲. تذکرة الموضوعات، محمد طاهر هندی فتنی، متوفی ۹۸۶ق، مصر، اداره چاپ منیری، ۱۳۴۳ق، فصل فضل صحابه و اهل بیت او، ص ۹۵.

۳. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، به قتل رسیده در سال ۶۵۸ق، انتشارات احیاء میراث اهل بیت، طهران، چاپ سوم سال ۱۴۰۴ق، تحقیق محمد هادی امینی، باب ۵۸، ص ۲۲۰ تا ۲۲۲.

۴. تاریخ خلفا، سیوطی، متوفی ۹۱۱ق، دار ابن حزم، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م، ص ۱۳۷.

۵. بقره، ۱۸۹.

و این حدیث را این افراد صحیح شمرده‌اند:

ترمذی در صحیح خود<sup>۱</sup> و دارقطنی در «الزامات و التتبع»<sup>۲</sup> و وادعی در «تعلیقی بر الزامات و التتبع» دارقطنی.<sup>۳</sup>

آلبانی در کتابش: «صحیح و ضعیف سنن ترمذی»، شماره ۳۷۱۹ به حسن و نیکو بودنش حکم کرده است؛ همچنین در «صحیح و ضعیف الجامع الصغیر»، شماره ۷۵۴۰. این سخن پیامبر: «... رسالت مرا ادا نمی‌کند جز من یا علی» صراحت دارد که علی از سوی خدا و رسولش (علیه السلام) برای امامت و ادای رسالت از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منصوب شده است و این مهم فقط به او منحصر شده است و نه در هیچ کس دیگر از صحابه؛ به خصوص اینکه می‌بینیم استثنا، پس از نفی آمده است که باعث حصر می‌شود.

اگر گفته شود: این ثابت شده است که صحابه نیز آنچه را شنیده بودند برای مردم روایت نموده‌اند؛ پس چگونه قائل به منحصر بودن این به انجام رسانیدن فقط در علی (علیه السلام) هستید؟ می‌گوییم: منظور در اینجا محصور کردن فقط به انجام رسانیدن نیست؛ بلکه هرگونه انجام‌دانی به‌طور مطلق است؛ یعنی انجام‌دادن و آدا کردن توسط امام علی (علیه السلام) از این رو که او امام، معصوم، منصوب و حجت بر مردم است. بنابراین، سخن او همچون سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که نمی‌تواند با سخن شخص دیگری مقایسه شود و نمی‌توان در آن شک و تردید وارد کرد، و احتمال اشتباه، سهو یا فراموشی در آن وجود ندارد. او همچنین از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تشریح‌کننده و قانون‌گذار است؛ یعنی او کامل‌کننده رسالت فرستاده

۱. صحیح الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۹ و ۳۰۰، شماره ۳۸۰۳، و درباره‌اش گفته است: «این حدیث، حسن، غریب و صحیح است.»

۲. «الزامات و التتبع» دارقطنی، متوفی ۳۸۵ هـ، پژوهش و تحقیق وادعی، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵ م، ص ۹۴؛ و دارقطنی این حدیث را جزو احادیثی برشمرده که شیخین باید آن‌ها را در صحیح خود بیاورند.

۳. الزامات و التتبع دارقطنی، حاشیه ص ۹۴ و ۹۵؛ و درباره این حدیث گفته است: «و حدیث به شرط شیخین.» یعنی صحیح است، و مقبل بن هادی وادعی در سال ۱۴۲۲ ق از دنیا رفته است.

خدا حضرت محمد ﷺ است؛ به این معنا که امین و وارث علم کتاب و دین و شریعت است. موضوع وقتی بیشتر روشن می شود که در سخن رسول خدا ﷺ تأمل کنیم: «رسالت مرا ادا نمی کند جز من یا علی». رسول خدا ﷺ می فرماید: «رسالت مرا ادا نمی کند.» سپس می فرماید: مگر «من» یا «علی»؛ حال از چه روی خودش را پس از آدات استثنا همراه علی ذکر می فرماید؟!

و این، برای ما از این نکته پرده برمی دارد که در اینجا منظور از «ادا کردن و به جا آوردن»، «ادا کردن» از سوی خداوند متعال است؛ به این معنا که کسی که از طرف دعوت محمد ﷺ و رسالتش به سوی هدایت و حقی که گمراهی، انحراف یا اشتباهی با آن آمیخته نیست، به جا می آورد، کسی است که بر امت واجب است که بی هیچ شک، تردید یا مخالفتی به فرمانش گردن نهند؛ یعنی همان «من» یا «علی».

اما در خصوص سایر راویان از رسول خدا ﷺ احتمال وهم و گمان، فراموشی، اشتباه یا سوء برداشت و... از آنچه رسول خدا ﷺ فرموده است در آنان وجود دارد و اگر راویان یا مفسرین در آنچه بینشان است اختلاف کنند، می توان برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری داد یا همگی را ترک گوئیم یا... یا...، اما اگر علی ﷺ روایت، تفسیر یا حکم کند، این همان حقی است که سواى آن جز گمراهی آشکار نیست؛ و اگر در راهها اختلافی پیش آید، حق فقط با علی ﷺ است نه با هیچ کس دیگر؛ چراکه فقط اوست که به شکلی تعیین شده برای وظیفه به انجام رسانیدن و آدا کردن دین محمد ﷺ منصوب شده است.

بنابراین، هرکس رسالت محمد ﷺ و شریعت و سنت او را می خواهد، بر اوست که به درب آن یعنی علی بن ابی طالب ﷺ مراجعه کند.

● از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: علی در زمان حیات رسول خدا ﷺ می فرمود: «خداوند می فرماید: ﴿أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی گردید؟). به خدا سوگند، پس از اینکه خداوند ما را هدایت نمود، به گذشتگانمان بازمی گردیم. به خدا سوگند، اگر بمیرد یا کشته شود بر آنچه او کشته شده است، می جنگم تا بمیرم. به خدا سوگند، من برادر، ولی، پسرعمو و وارث علم او هستم.

پس چه کسی از من به او سزاوارتر است؟<sup>۱</sup>

نسائی آن را در سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۰، حاکم نیشابوری در مستدرک: ج ۳، ص ۱۲۶، طبرانی در معجم الکبیر: ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۱۷۶ و هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۳۴ و درباره اش گفته است: «طبرانی آن را روایت کرده و رجالش، رجالی صحیح است.»

این حدیث بر ارث بردن امام علی (علیه السلام) از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) صراحت دارد. این وراثتی است که سایر صحابه در آن شریک نیستند. به رغم اینکه مقام صحابه برگزیده مقامی است رفیع؛ ولی آنان در دامنه کوه قرار دارند در حالی که علی بن ابی طالب آن قله ای است که سیل از او سرازیر می شود و پرنده را یاری او ج گرفتن به او نیست.

پس هر کس خواهان برگرفتن از میراث محمد (صلی الله علیه و آله) است، باید آن را از وارثش درخواست کند که در مقام نفس رسول الله، برادر، وزیر، وصی، یمین و دوست و حبیب اوست؛ کسی که دوستی اش، ایمان، و بُغضش، کفر و نفاق است، و همسر بتول و پدر دو ریحانه رسول خداست؛ امیرالمؤمنین و پیشوای سپیدرویان جهان (قائد غرّ المحجّلین) و صاحب پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در دنیا و آخرت، علی بن ابی طالب (علیه السلام)!

• ام سلمه می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «علی با قرآن است و قرآن

با علی؛ و آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

حاکم نیشابوری این حدیث را در مستدرک: ج ۳، ص ۱۲۴؛ هیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۳۴؛ طبرانی در معجم الاوسط: ج ۵، ص ۱۳۵ و در معجم الصغیر: ج ۱، ص ۲۵۵؛ جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر: ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۵۵۹۴؛ متقی هندی در کنز العمال: ج ۱۱، ص ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۲ و موفق خوارزمی در مناقب: ص ۱۷۶، ح ۲۱۴ روایت کرده اند.

این حدیث را حاکم نیشابوری صحیح شمرده و ذهبی از آن در تلخیص المستدرک

۱. این لفظ حاکم نیشابوری است و سایرین آن را با لفظ «و وارث علم و پسرعمویش» آورده اند.

متابعت کرده است.

از این حدیث سرور و آقای عترت را می‌شناسیم و اینکه او مصداق اول از ثقل گران‌بهای دوم است که رسول خدا ﷺ به چنگ‌زدن و تمسک‌جستن به آن همراه قرآن دستور داده است؛ همچنین از این حدیث درمی‌یابیم که حدیث ثقلین با لفظ «**کتاب خدا و عترتم**» است و اینکه این عترت است که با قرآن تا روز قیامت باقی می‌ماند و این عترت است که برای شناخت و تفسیر کتاب خداوند متعال مخصوص گردانیده شده است.

بنابراین حضرت محمد ﷺ فرستاده خدا درباره ثقلین می‌فرماید: «**و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.**» و در اینجا نیز درباره علی (علیه السلام) و قرآن می‌فرماید: «**و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.**» پس او سرور و سید عترت است و او با قرآن است و تا روز قیامت همراه قرآن باقی است؛ با روح، رفتار و فرزندان معصومش که خلفا و جانشینان پیامبر و اوصیای او (علیه السلام) هستند.

کسی که می‌خواهد به وصیت فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ جامه عمل بیوشاند و به عهد وفا کند، هدایت، حق و رهایی در دنیا و آخرت را برگزیده است؛ اما آن کس که می‌خواهد از خواست و هوا و هوسش و آنچه پدران و اجدادش را بر آن یافته است پیروی کند، جز پشیمانی، حسرت و زیان کشت نکرده است.

اگر به روایات مربوط به وراثت علی (علیه السلام) از کتاب خداوند و سنت پیامبرش پردازیم، بحث به طول خواهد انجامید و تنها مایلم این بحث را با حدیثی به پایان برسانم که فرستاده خدا در آن به واجب‌بودن اطاعت مطلق از علی (علیه السلام) وصیت می‌فرماید؛ و اینکه کسی که از علی (علیه السلام) اطاعت کند از فرستاده خدا ﷺ اطاعت کرده، و کسی که از علی (علیه السلام) سرپیچی کند از رسول خدا ﷺ سرپیچی کرده است. این ویژگی‌هایی است که به ابوالحسن (علیه السلام) اختصاص داده شده و از آن فهمیده می‌شود که ایشان (علیه السلام) خلیفه و جانشین بر حق رسول خداست و همان کسی است که اطاعتش همانند اطاعت از رسول خدا ﷺ واجب است؛ به خصوص پس از دیدن ده‌ها و صدها دلیل و تأییدکننده‌های این موضوع.

• ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «**کسی که از من اطاعت کند از خداوند**

اطاعت کرده و کسی که مرا سرپیچی کند خداوند را سرپیچی کرده است؛ و کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده و کسی که علی را سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است.»<sup>۱</sup>

و در پایان...، از خداوند مسئلت دارم که امت محمد (ص) را بر چنگ زدن به ثقلین (کتاب و عترت) گرد آورد، و از گمراهی و فتنه‌ها در امان بدارد، و عاقبتش را سعادت ابدی قرار دهد که او قطعاً شنوای اجابت‌کننده است.

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است  
و سلام و صلوات تامّ و تمام خداوند بر محمد و آل او، ائمه و مهدیون باد!

نگارش این سطور به فضل خداوند متعال در روز پنجشنبه به پایان رسید.

۲۴ ذی القعدة ۱۴۳۱ ق

۲۰۱۰/۱۰/۲۱ م.

---

۱. حاکم نیشابوری، این حدیث را در مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱ چاپ دار المعرفة، بیروت، و ذهبی از او پیروی کرده و آن را در تلخیص المستدرک صحیح شمرده، همچنین متقی هندی، آن را در کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳ آورده است.

۲. ۱۰ آبان ۱۳۸۹ ش (مترجم).